

شعوبیه

نگارش آقای همائی

۳

عصبیت موالی و شورش ایرانیان بر ضد عرب

رفتار ظالمانهٔ عرب نسبت بعموم موالی از اهل هر مملکت یکسان بود . زیرا جنس غیر عرب را بطور کلی (موالی) میخواندند و همه کس را خوار و ذلیل و خدمتگزار و بارکش ستم- کاری خویش میشمردند . ولی در میان موالی غلبه با مردم بلاکش ایرانی بود و ایرانیان بیش از همه مال در تحت فشار تعصبات جا برانهٔ عرب واقع گشتند و از اینجهت سلسله جنبان شورش بر ضد عرب و مایهٔ انقراض دولت اموی هم بالاخره ایرانیان شدند .

ایرانیان بتمام معنی واجد شرایط ملیت و قومیت بودند ، قرنها میگذشت که با وفور مجد و جلال در دنیا حکومت میکردند ، تا خود را میشناختند و تا تاریخ تمدن بشری یاد آوری میکرد همه وقت با عظمت و بزرگواری مالک قسمت عمدهٔ دنیای متمدن قدیم شمرده میشدند . علم و ثروت و قدرت و سیاست بحد کمال در آنها وجود داشت . قومی چنین و مملکتی چنان بهیچ روی باور نمیشد که بزودی مقهور دولت عظیم الشان دیگری گردد چه رسد بجمعی بادیه نشین که غالب آنها خادم و مطیع اوامر شاهنشاهی این مرز و بوم بودند !

واقعهٔ استیلای عرب که اگر جامعهٔ اسلامیت نداشت هیچ چیز نداشت بر مملکت ایران که واجد همه قسم اسباب دولت بود در روح ایرانیان از هر حادثهٔ شومی سخت تر و ناگوار تر واقع شد . نهایت اینکه همه ناگوارها و نا کامیها را بحقیقت ساده و روح عدالت دین اسلام جبران می نمودند و خود را بهمین جهت تسلیت میدادند . دولت چند صدساله ، تخت و تاج جهان آرا ، استقلال باستانی و بالاخره جان و مال و همه چیز ایرانیان بیاد رفت و تنها باین خشنود بودند که دینی محکم و متین و قانونی یعنی براساس حریت و برادری و برابری دارند .

تا وقتی که روح اسلام حکمفرما و نافذ بود ایرانیان از دل و جان فداکاری میکردند و روز بروز از هر حیث بر رونق حکومت اسلامی میافزودند ولی حکومت بنی امیه و رفتار عرب در عهد آنها که همه برخلاف دین اسلام بود سرمایهٔ خرسندی معنوی را نیز از دست ایرانیان بر بود . ایرانیان در دورهٔ اموی دیگر نه حکومت داشتند و نه استقلال ، نه مال داشتند و نه اعتبار ، قدرت و عزت و مال و استقلال همه از دست آنها رفته بود و با نهایت ذلت و خواری زیر شکنجهٔ عرب میزیستند - مایهٔ سکون و آرامش معنوی یعنی دین و قانون عدل هیچ در کار نبود و فقط زور و قهر و خود خواهی عرب

حکمرمائی داشت که ایرانیان را بدلتخواه خود هرجا و بهرحال می‌گردانید. با این حال دیگر کسی نایب تحمل بلای حکومت عربی نداشت و در اینهمه مضیقہ صبر کردن نمی‌توانست.

سخت‌گیرهای طاقت سوز و آزارهای بی‌پایان عرب بر موالی بالطبع عکس‌العملی پیدا کرد یعنی منشأ ایجاد عصیت در موالی خاصه ایرانیان گشت و ضدیت با جنس عرب و مخالفت با دولت بنی‌امیه و آل مروان آغاز شد و منتهی بشورشهای سخت سیاسی و ادبی گردید.

آغاز نهضت ایرانیان بر ضد عرب و اشکالی

که این نهضت بخود گرفت

دانستیم که رفتار ظالمانهٔ عرب در عهد شوم اموی نهضت ایرانیان را بر ضد عرب نتیجه داد ایرانیان در مدت قریب یکقرن نه بدان اندازه از عرب مصیبت و آزار دیدند که باین زودیها فراموش شدنی باشد، و ازینرو می‌بینیم با وجود اینکه بالاخره بحکومت و سیادت عرب خاتمه دادند باز هم خاطره‌های اندوه‌زای دورهٔ نامیمون اموی از روح آنها بیرون نرفت.

سیاست خشن و رفتار تند امویان برای قوم عرب بی اندازه مشثوم و نامبارک افتاد و نه تنها بر خسران عرب بلکه بر ضرر جامعهٔ اسلامی تمام شد.

شق عصای مسلمین و تفرق کلمه و تشمت اهواء و پیدایش فرقه‌ها و نفاق خانمان برانداز میان مسلمانان و صدها امثال این لطمه‌های اساسی که بر بیکر اسلام و مسلمین وارد شد همه از نتایج همان سیاست ناهنجار امویان بود، و یکی از ثمرات آن شجرهٔ ظلم داستان «شعوبیه» است که مدت‌های متمادی ملل مسلم را بجان یکدیگر انداخت، و اگر رفتار امثال علی بن ابیطالب سرمشق خلفا و حکام بعد بود بزودی حکومت از دست عرب بیرون نمیرفت و شوکت و قدرت مسلمین و بسط نفوذ اسلام در دنیا بهزار مرتبه بالاتر از آن میرسد که بود!

بالجمله نهضت ایرانیان بر ضد عرب از همان عهد اموی آغاز شد و دنبالهٔ آن بدوره‌های بعد کشید و در قرن سوم هجری بنهایت درجهٔ اشتداد رسید و از آن بیعد هم حس‌کینه‌توزی و انتقام‌گاهی آشکارا و گاهی نهفته در روح ایرانیان جایگزین بود و در هر دوره‌ای باقتضای وقت بشکلی مخصوص اثر خود را بروز میداد، و این نزعت از عهد اموی بعد اشکال گوناگون بخود گرفت و بصورت‌های مختلف در آمد:

گاهی بصورت جنگ با تبر و شمشیر و مجاربه و خونریزی ظاهر گشت، گاهی بشکل فرقه‌بندی و احزاب مذهبی جنوه‌گر شد، یکچندصورت تدبیر و حیل‌های سیاسی پیدا کرد یکچند بشکل مناظرهٔ ادبی و مشاجرات عامی در آمد، و بهر صورت که بود خواه بازور شمشیر و خواه بحیل و تدبیر یا بشکل علم و ادب یا بدسته بندی‌های مذهبی و احزاب سیاسی و تشکیل حکومت‌های محلی، بالاخره تمام همت ایرانیان مصروف مخالفت با عنصر عرب بود، و از هر چیز مؤثرتر در بر انداختن سیادت عرب پیدایش احزاب «شعوبیه» است که حکومت مطلقه عربی را ریشه کن ساخت.

نهضت‌های ایرانیان بر ضد عرب

گفتیم که مخالفت ایرانیان با عنصر عرب از عهد اموی آغاز شد، و از آن تاریخ بعد بیوسته با یکدیگر در جنگ و کشمکش بودند و بالاخره ایرانیان غالب شده بقصود خویش فیروز ردیدند، و دانستیم که این مخالفت صورت نهضت‌های گوناگون بخود گرفت و در هر زمان

بشکلی خاص جاوه گر گشت - حال میخوایم مظاهر نهضت‌های ایرانیان را بترتیب یادآور شویم :
قیام ایرانیان برضد عرب نخست بصورت « ادبی » و سپس بشکل « سیاسی » و بالاخره
بصورت « علمی » ظاهر گشت - اینکه گفتیم بنظر عمومی اجمالی بود ، و اشکال دیگر این نهضت را
درضمن مطالب آتیه روشن خواهیم ساخت :

اولین جنبش ایرانیان بر مخالفت عرب بشکل ادبی در آمد و ادبای ایرانی در آثار خود
مفاخرت بر جنس عرب را شروع کردند .

اسماعیل بن یسار نسائی ۱ از بزرگان شعرای ایرانی نژاد در عهد اموی است که در
اشعار خود تغنی بمجد و جلالت ایران میکرد و از بزرگواران اجداد و نیاکان خویش یاد می‌آورد و
فارسی را بر عرب ترجیح میداد و میگفت :

رب خال متوج لی و عم	ماجد مجتدی کریم النصاب
انما سمی الفوارس بالفر	س مضاه-اة رفعة الانساب
فاتر کی الفخر یا امام علینا	واتر کی الجور وانطقی بالصواب
واسالی ان جهلت عنا و عنکم	کیف کنا فی سالف الاحقاب
اذ نربی بنا تناوتد سو	ن سفاها بنا تکم فی التراب

اسماعیل بن یسار با مثال این اشعار همه جا تغنی میکرد و آشکارا عرب را تحقیر مینمود
و بشرافت حسب و نسب نیاکان خود بر عرب مفاخرت میکرد و این معنی را از دلائل تمدن و
دانش ایرانیان وجهل و سفاقت عرب میسرمد که « ما دختران خود را تربیت میکردیم و شما از جهل
و نادانی دختران خود را زنده بخاک میسپردید » .

روزی اسماعیل بن یسار بضرورتی بملاقات (عمر بن یزید بن عبدالملک) رفت ، وساعتی
معطل شد تا اجازه حضور یافت . چون بحضور رسید محض جلب توجه او برفم حاجت خویش خود
و پدر خود را « مروانی » خواند . چون از پیش عمر بیرون آمد شخصی بدو گفت تو و پدرت را
با مروانیت چکار و شما را با آل مروان چه نسبت ؟ اسماعیل جواب داد که ما اینگونه مروانی
هستیم که آل مروان را دشمن می داریم ، زن آنکس مطلقه باد که مادرش هر روز بجای تسبیح
آل مروان را لعن نمی فرستد ! - اسماعیل بجای کلمه « لاله الا الله » میگفت « لعن الله مروان » و
لعن و نفرین بر این دودمان را بیشتر از کلمه توحید سبب تقرب بخدا می دانست ! - این خود نمونه‌ای
از حالت ایرانیان بود نسبت ببنی امیه و آل مروان ، و بر این قیاس اکثر ایرانیان در آن زمان جنس
عرب خاصه حکام و پادشاهان خانواده اموی را دشمن می داشتند .

بالجمله اولین نهضت ایرانیان بصورت مفاخرت بر عرب پدیدار گشت ، ولی بنی امیه بهر
وسیله که ممکن میشد این صدا را خاموش میکردند و گلوی صاحبان این نغمه را بدست قهر یا بوسا یل
دیگر میفشردند ، و امثال اسماعیل بن یسار و برادرانش که همه شعوبی بودند همواره با بیچارگی
در تعذیب و آزار حکام اموی میزیستند :

۱ - اسماعیل بن یسار از موالی بنی تمیم و از مخصوصین آل زبیر بود . بعد از اینکه
امر سلطنت بر عبد الملک بن مروان قرار گرفت اسماعیل بخدمت او شتافت و وی و خلفاء بعد از او را
بضرورت وقت و حال مدح میگفت و باطناً دشمن میداشت و در سال ۱۰۱ هجری وفات یافت و اخبار
او در اغانی (ج ۴) بتفصیل نوشته شده است .

صاحب اغانی ۱ مینویسد که روزی اسماعیل بن یسار برهشام بن عبدالملك وارد شد و این

قصیده را خواند که تفخیر نسبی خود ودلائل بزرگواری ایران را در برداشت :

انی وجدك ماعودی بذی خور
اصلى كريم و مجدى لا يقاس به
احمى به مجد اقوام ذوى حسب
ججاج سادة بلج مرازبة
من مثل كسرى و سابور الجنود معاً
اسد الكنايب يوم الروع ان زحفوا
يمشون فى حاق الماذى سابعة
هناك ان تسألنى تنبى بان لنا

عند الحفاظ ولا حوضى بمهدوم
ولى لسان كجد السيف مسموم
من كل قرم بتاج الملك معوم
جرد عناق مسامیح مطاعمیم
والهرمزان لفخر اولتعتظیم
وهم اذلوا ملوك الترك والروم
مشى الضراغمة الاسد اللهامیم
جرثومة قهوت عز الجرائیم

هشام از شنیدن این اشعار در خشم شد و گفت بر من مفاخرت میکنی و مدایح و مناقب

خود و نیاکان خویش را در حضور من میخوانی؟ پس امر کرد تا او را در بر که ای غرق کردند بطوریکه نزدیک بهلاکت رسید. سپس فرمان داد تا او را بیرون کشیدند و او را بحجاز تبعید کرد.

تدبیر سیاسی ایرانیان بر ضد عرب

بطوریکه گفتیم نهضت ایرانیان ابتدا بصورت ادبی و مفاخرت نسبی شروع شد. ولی امویان از این نهضت کاملاً جلوگیری میکردند و حتی الامکان دهان مردم را می بستند و نمی گذاشتند که این صدا ها بلند شود. ایرانیان چون از پیشرفت مقصود بدین راه مأیوس شدند خط مشی خود را تغییر داده بتدبیرها و حیل سیاسی متوسل گشتند و بدعوتهای سری بر ضد بنی امیه مشغول شدند. اقدامات نهانی آنها تدریجاً بصورت دعوت عباسی در آمد و منجر بقیام «ابومسلم» گردید. یکی از تدبیرهای بزرگ سیاسی که ایرانیان برای برانداختن حکومت بنی امیه و انقراض سیادت عرب اندیشیدند این بود که از «بنی هاشم» حمایت کنند. ظاهر این امر صورتی بسیار خوش و زیبا داشت زیرا بنی هاشم هم عرب بودند و هم قرابت و نزدیکی آنها بپیغمبر از هر خانوادهای بیشتر بود. طرفداری از بنی هاشم در انظار مسلمانان رنگ حمایت از دین و مذهب داشت و مقصود ایرانیان این بود که خود را بحسب ظاهر حامی دین و پیغمبر نشان بدهند ولی در باطن غرض دیگر داشتند: میخواستند که بدست خودشان کسی را روی کار بیاورند که دست نشانه آنها باشد و بدخواه آنان رفتار کند مقصود نهانی ایرانیان این بود که حکومت را از دست عرب انتزاع کنند و خود زمامدار امور دولت باشند. اما باقتضاء وقت مجبور بودند که شخص خلیفه و پادشاه اسلامی را از همان جنس عرب انتخاب نمایند و پشتیبان مسند خلافت وی باشند تا بحسب ظاهر او حاکم باشد و در باطن خودشان حکومت داشته باشند و برای رسیدن باین مقصود طرفگیری از بنی هاشم را در نظر گرفتند. بدیهی است که چون خلیفه وقت دست نشانده و حفظ مسند سلطنت از هر حیث محتاج به وجود آنها گشت قهراً زمام حکومت بدست آنان خواهد افتاد. و برای رسیدن باین نتیجه در نهانی جداً مشغول کار بودند و پیوسته گرد این غرض می گشتند که حکومت اموی را خاتمه دهند و دولتی

تازه موافق دلخواه خود تاسیس کنند .

آنگاه که هنوز یرده از روی مقصود نهفته ایرانیان برداشته نشده بود و کاملاً در خفاء مشغول کار بودند هم یازده ای از مردم هوشیار زمان از غرض باطنی آنها آگاهی داشته بکنون ضمیر آنان بی برده بودند - از آنجمله « نصر بن سيار » بود که قبائل نزاریه و ویمانیه را مخاطب ساخته آنها را از دشمن سخت داخلی یعنی ایرانیان تحذیر میکرد و میگفت :

ما بالکم تلقحون الحرب بینکم	کان اهل الجعاعن رایکم عذب
و تترکون عدواً قد اظلمکم	مما تأشب لادین ولا حسب
قدماً یدنیون دنیا ما سمعت به	عن الرسول ولم تنزل به الکتب
فمن یکن سائلاً عن اصل دینهم	فان دینهم ان تقتل العرب ۱

یعنی شما سرگرم جنگ و جدال هستید و دشمن اصلی خود را رها کرده از آن بی خبرید ، دشمنی دارید که در قدیم دینی نداشت و اکنون دین و آئین او همه کشته شدن عرب است . تحذیرات هیجان آمیز امثال نصر بن سيار اتفاقاً سودی نداشت . چه ایرانیان اساس کار خود را طوری محکم گرفته و وسائل انقراض دولت اموی و ختم سیادت عرب را بدانسان فراهم ساخته بودند که بر هم زدن طرح آنها مشکل بود - زیرا دعوت سری ایرانیان و اندامانی که برضد حکومت عربی کردند چنان مؤثر واقع شد که حتی جمعی از اکابر عرب نیز با آنها هم آواز و متحدالعقیده گشتند و بسیاری از زعماء و رؤسای قبا از جنس عرب ؟ هم در برانداختن دولت اموی رتقیر عرب با ایرانیان همصدا و همدست شدند .

قحطبه طائی یکی از همان نقبا و متنفذین بزرگ عرب بود که با لهجه مؤثر عجمی در خراسان خطبه میخواند و عرب را تحقیر میکرد و ایرانیان را بزرگ میشمرد و در طرفگیری از ایران شاید از یازده ای از خود ایرانیان جدی تر و تندروتر بود .

طبری مینویسد ۴ که قحطبه طائی خطبه ای در خراسان خواند و روی ب مردم کرده گفت : ای مردم خراسان این ممالک از آن نیاکان و پدران شما و مالک حقیقی شماست . نیاکان شما بدلت و حسن سیرت همواره بردشمنان خود فیروز بودند ، و چون از طریق عدالت منحرف شدند خداوند عالم ذلیل ترین و پست ترین امم دنیا یعنی عرب را بر آنان مسلط کرد و سلطنت و دولت اجداد شما را بدانها داد ، عرب بر این مرز و بوم استیلا یافت و فرزندان این آب و خاک را بعبودیت و بندگی گرفت - او نیز تا بعدالت و انصاف رفتار میکرد شایسته حکمرانی بود ، ولی عدل و داد را کنار گذارد و براه ظلم و جور رفت ، عترت پیغمبر را که اهل برو تقوی بودند بیاس خود گرفتار ساخت . اکنون خداوند عالم شمارا تساطی داده تا از عرب انتقام کشید و داد ازین طائفه جورپیشه بگیری . ابراهیم امام بایی مسلم نوشت که تا میتوانی جنس عرب را در خراسان باقی نگذار و هر کس یبربی حرف میزند بقتل برسان و حتی بر کودکان ابقاعمکن ، قبیلۀ مضر را نابود ساز و احدی از آن ها باقی نگذاره .

۱- المقد الفرید ج ۲

۲- برای اسامی و قبائل نقباء که طرفدار ایرانیان بودند رجوع شود بتاریخ طبری ج ۹ ص ۹۸

۳- طبری ج ۹ ص ۱۰۶

۴- شرح نهج البلاغه ج ۱